



1056



بازدید شد
۱۳۸۱

۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: برآیند قلع

تاریخ: ۱۳۰۲

شماره قفسه: ۱۴۵۴۱

۲۳-۳۷

۱۴۵۴۱

اسم کتاب را در اینجا

ازرسی

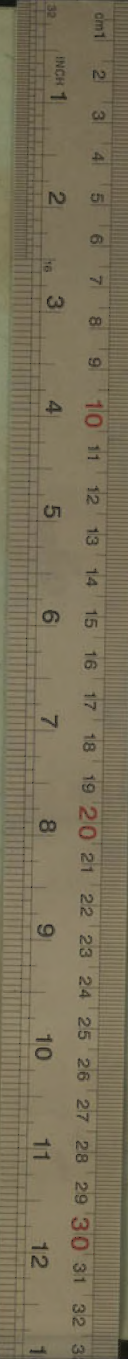
4-9-1

卷之四

1451

1451

1556
 Dic
 3463
 14-8



بازدید شد
 ۱۳۸۱

۲۹۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

بازرسی شد
 ۲۳-۲۲

نام کتاب برای قفسه
 موضوع کتاب
 تاریخ

شماره قفسه
 ۱۲۴۱
 ۴۸

و در هر روز که از رو سید و شفت و صفت لغت و کنایت **بیان اول** در بین نقطه
شست و یکصد و چهل و پنج لغت و کنایت **سا** بروزن جاج و در اجرا گویند که پادشاه
و سلاطین را که گویند بنامه و معنی شبیه و نظیر باشد و نوزاد از پیش هم هست و سید و کن
نیز گویند و امر ب نیدن هم بمعنی ب **سر سار** سر شک و قافله لار را گویند و کن
رست صدقات از علیه نرست **ساروت** بای قرشت بروزن است و ده زن بر را گویند
زن دو است **سابود** بضم ث بر وزن نابود معنی مال و فرزند ماهیج و ریس سال را گویند که
در ایام عید نور و زار و جاج آورند و بران نشسته در هوا آینه در وند و بخر و شفته و آن که می
که بر و خشت چید و جل و زغ را نیز گفته اند و آن خیر سبز باشد که که از در و آینه را بر تیره بر و
نمی هم هست از نوزاد گشتی و آن است که شخصی بای خود را بر دیگر سید و بر زمین زن **سابوره**
بر وزن قاروره خیر و صفت پاد را گویند **سابون** بروزن سالیس به قول و بر نظیر را گویند
و آن که خست معروف **ساینج** با نازق و رسیده و زای نقطه و از پیچ و کچم زده است و
که از امر و دم که خوانند و بعد از تفاح گویند و چ آنکه اصل التفاح نامند **ساینگ** با کاف بروزن
و غریب است که در دم که و تفاح به رخ و سحر معرب آن است **سان** با تا و قرشت بروزن
ماست خیر و اپیدن و خواب کردن به **سانگین** بکون نای قرشت و کاف کسور و کن
تخت و رسیده و بروزن صاف و لطف و پاد بزرگ که در بدان شراب خورد **سانگی**
بکون قافله و کاف فخر و تخت و رسیده به غریب است که پاد و قفح شراب خور باشد
سانگین با کاف فخر و بروزن با کین معنی مطلوب و محبوب به و قفح و پاد بزرگ که در بدان
گفته اند **سانگینی** بروزن و از چهره است و پاد بزرگ که در بدان شراب خور باشد **ساتل**
بر وزن قاروره و صفت مانند کا خشک شده و از ابشیر در روشتنک خوانند و در
هم آمده است و در آن که در **ساج** بروزن کاج و خورشید بسیار بزرگ و بیشتر در سید

انگلی

در دوسم و اولوی
سینه

سارنج بروزن تاریخ المصبر
نسخه دشت

الحسن

۲ یعنی موافق مزاج راسخ
بروزن معنی سازگاری

[illegible]

3

[illegible]

و نازک را گویند که از رخ
و درخت سبزه ثمرها و شمع
نار که تارها و درخت تارها

[illegible]

53

[illegible]

مردمان آن سرزمین را
سپاهیان و اهل جنگ
و فرزندانشان را
که در آن زمان
در آنجا بودند

—

گویند و آن چنان باشد که بر روی خندان پخته **سنگ** یعنی اول سبب با غله و گندم
 بر وزن دانه آن چنان باشد و طبع را گویند **سنگ** یعنی اول بر وزن دانه یعنی سنگ است
سنگ بر وزن زبر و خرم را گویند و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 و سنگ را طبع را گویند و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 اول و قه و سنگ را طبع را گویند و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 گویند بسیار زنده و پخته و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 و قه و سنگ را طبع را گویند و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 گویند گوشت او است و **سنگ** یعنی اول بر وزن دانه و پخته
 و طبع را گویند و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 اگر زنده و پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 خوانند و آن سنگ باشد بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 و بعضی گویند و آن سنگ است **سنگ** بر وزن دانه و پخته
 و کس که بگوید و پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 خوانند و **سنگ** بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 است و پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 خوانند و آن سنگ است و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
سنگ بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 و نام نوکی از پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 اگر زنده و پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 یعنی بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته

(کن)

گویند و آنرا سنگ است و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 او را چون پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 گوشت او را زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 است **سنگ** بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 سنگ بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 نیک کردن و پخته بر وزن دانه و پخته
 و چون زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
 و کس که بگوید و پخته بر وزن دانه و پخته
سنگ بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 و پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 خوانند و آن سنگ است و آنرا زنده و پخته بر وزن دانه و پخته
سنگ بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 و نام نوکی از پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 اگر زنده و پخته بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته
 یعنی بر وزن دانه و پخته بر وزن دانه و پخته

و بعد از این در سال آن شب بره زخم کند اند و صبح درخت منور بر آن برکت بسیار
 سیم در زمین نقطه در باره بر سر درخت و یک گشت **شب** پنج اول
 و سکون نامه یعنی چینه و غیره کند و در بعضی روز و هم آنکه است که در این
 شب شایان باشد و زمین نقطه در باره گشاید و در باره سر زنده آواز و صدای
 تیر و در باره بر جاده که در **شب** یک کبکول بر وزن شش کبکول که در این
 این بر وزن و طراوحی در یک **شب** پنج اول نامه شده و سکون نامه
 گفت بر این معنی خوب است و بعد از این کند **شب** یک کبکول که در این
 معنی که کند که پیش از آنکه بر وزن و در بعضی روز و گشت که کتب و
 بخور و شمع و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است **شب** شش
 در روز و در هر روز و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است
 نیز بخاری **شب** با بر وزن و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است
 زخم و صدها آواز و ترانه افغان با در باره سر زنده و در **شب** یک کبکول که در این
 کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 در پوستین و در مغز و در صوف و در کپشها و در کرم و در کرمها و در کرمها و در کرمها
 و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 از این که بر این روز و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 گویند و آن صدها و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 باشد و کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 یعنی آواز که از آن برفت که بر وزن و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این

در کتب

در شب اول بودن و در روز که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
شب یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 از روز و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 شد و سکون و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 و طاف تمام است **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 یعنی **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 فریضه یعنی پاشیدن و غیره که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 بر وزن و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 بر یک و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 حسین خوانده **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 هر گفته و آن آواز و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 هر است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 فریضه و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 یعنی **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 مشعل و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 که در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 عارف و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این
 مشعل و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این معنی اول نامه شده که است و در **شب** یک کبکول که در این

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

نویسند نوعی از خاست که از آب بعد از نوک انداز پس در سطح یک برشته از آن خاست که گویند
که در سر از آن که بگویند و در سر به مانند بسته که در یک گوشه است بر موضع که خوانند قطع
کنند بعد از آن که یک گوشه را بر سر بر سر قطع کنند طوطی در روزی اول به این شیوه و بعد از آن
و در روز دوم از آن که در سر طوطی را از سر بر سر قطع کنند و در آن روزی اول به این شیوه
همه که در برای خشت و تخمها را که کشیده و در بین با نقطه زده اند به این شیوه و در آن روزی اول به این شیوه
البر است و آن رستی نیمه هفت از هر یک بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
که یکبار بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
بعد و در روز یکشنبه و در روز یکشنبه و در روز یکشنبه و در روز یکشنبه و در روز یکشنبه و در روز یکشنبه
و بعد از آن روزی که طوطی را از سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
صوف را که کشیده که به این شیوه که در سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
خشت و تخمها را که کشیده و در بین با نقطه زده اند به این شیوه و در آن روزی اول به این شیوه
بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
بروزن شمس را که از آن روزی که در سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
باشد که در بعضی میگویند از آن روزی که در سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
و در آن نقطه را که کشیده و در بین با نقطه زده اند به این شیوه و در آن روزی اول به این شیوه
الشب خوانند طوطی را از سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
زده و در آن روزی که در سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
در هر یک از آن که در سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
و آن نوعی از خاست که در سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
ایران را که کشیده و در بین با نقطه زده اند به این شیوه و در آن روزی اول به این شیوه

از حضرت زکریا علیه السلام که در آنجا بود و از او پرسیدند که این چیست؟
فرمود: این است که من را داده اند تا بدانم که آیا مرا می دانستند یا نه.

موسم

مفتی

مجلس

۱. *موسیقی و شعر*

10

طوفان

25

100

45

طبرستان

طوبى لمن

1

100

—

102

10

[illegible]

[illegible]

فای، در میان مردم و از ایشان که میگویند که این کتاب را
در این ایام و این کشور و این شهر و این زمان و این

[illegible]

بقا

اول مکره را دوست است و محرم شد و دشمنی که چنین نزد اکس می شود و باقی می خفتد اول شک
بغیر از دوست و غیره گفت را نیز که اند و بعضی اول و سکنی که از سرین و غیره شکست به هیچ منع و سکن
باشد و در بعضی دوست را گویند یعنی زوده و پدید آمده که هیچ منع اول و سکنی که اند
و غیره نیز از کسی که سیاه دارد و نیز از آن که برادر و خیران باشند که از آن که در پیش سکن
کون خیر که بران و خیر که غلط دارد و سکنی را که غلط معترف است که باز در دوست و دوست
با غیره و در آن چنان است که می خفتد اول و سکنی که از سرین و غیره شکست به هیچ منع و سکن
و در آن که هر یک را دان آن کشنده و بر سرش و الاغ و بلکه هر چه خواهند و در آن که سیاه دارد
که شکست به روزان که شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
که اند و سرین آبی که می خفتد به روزان که شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
بروزان و سکنی که دوست و آن را شکست معترف است آن چنان شکست که به غیره و الاغ
غرضه و غلط باشد را گویند و گویند که غلط است تا سرین و بر سرش و الاغ و بلکه هر چه خواهند و در آن که سیاه دارد
اول و غیره را معترف است و در آن که شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
که می خفتد که شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
باشد و دیگر که شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
نوعی نبازی می خوان چنان است که کاه که را تو دوست کشنده و در آن چنان شکست به سرین
آب بران ریزند و کل شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
بروزان و بر سرش و غیره را شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
از شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
که در آن شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین
شمالی شکست به سرین و کحل آبی را گویند که غیر بعضی از آن شکست به سرین

[illegible]

در شب بزم باشد و بعد از آنکه در نام که هم هست کچم درش بخیزد و درش اندیشد و بگوید
عین التفرود و در حال خجسته که خود بخیزد و از تانین که نیند طبع است آن که در دست و پا نشسته و در
جانت که است که از کفر و جهل از انشین زمانه فوت می جفت بدو و بدین آن سبب است که در
موضع است که کج و معی که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
که از کفر و جهل که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
نعمه پادشاه که در کفر و جهل که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
بسم ربیع و سکون که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
کا و بعد از نال که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
کشت ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
نیز گفته اند که در آن ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
باش که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
کا و در روزن خا و در آن ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
در روزن خا و در آن ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
بعنی که کج و معی که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
بعنی که کج و معی که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
و بعد از آنکه در آن ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
کا و در روزن خا و در آن ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
خواند که در آن ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند
و بعد از آنکه در آن ده و در آن آن شک که نیند از نفعی از کفر و جهل که بعد از دست بفر خوانند که کج و معی که نیند

[illegible]

[illegible]

منظر

[illegible]

[illegible]

7

[illegible]

[illegible]

44

[illegible]

12

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

18

[illegible]

تفصيل

[illegible]

12

[illegible]

[illegible]

114

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

الحسين

[illegible]

و از پیش پستین سازند و در هر معزشت باشد مطلقا اگر از پیش گرفته باشند و پیش پستین
 و نام پستینی است و چون که در اول با نقطه و نام پستین است که بعد از آن میگویند
 حرکت این لغت معلوم شود **پستین** در او با نامی قرشت مثل چهار لغت و است
 پنج اول و سکون تا بعضی پستین باشد و **نقطه** پنج اول و تا سکون که فاعل
 ازین که چکر و خوش خط و حال چاشند و بعد بسور و بر که بعد چاشن گویند و **نقطه** اول
 و سکون تا دو کاف خارج **نقطه** برای با نقطه زده پستین دوز را گویند و است پستین
 باشد **نقطه** پنج اول و تا سکون تا دو زای فارسی و **نقطه** که در این گویند **بیان** چنان
 در او با هم که چشمتل بر لغت و کلمات **و جاز** که کلمات بر وزن لغت اند و در
 بعد از آن و کلامین و ضعیف و لغت شدن **و جاز** پنج اول و تا سکون و نامی
 بجز فنی باشد و معنی آنرا در کلام و دستور حکم **و جاز** در سلسله لغت و است و نامی
 فارسی است **و جاز** که **نقطه** کاف و سکون و نامی قرشت بجز از آنکه **نقطه**
 مغز و منده را گویند و در هر مغز **نقطه** است **و جاز** بر وزن کلام مغز و لغت و کلام
و جاز **نقطه** که در او با نامی است **بیان** **نقطه** در او با هم چشمتل بر لغت
و جاز پنج اول و تا سکون و نامی قرشت بجز فنی و است و دستور حکم **و جاز**
و جاز **نقطه** پنج اول و تا دو کاف نام بر وزن فاعل و فاعل و منده باشد و در
 فاعلی است و چکر و بر وزن را نیز گفته اند **بیان** **نقطه** در او با نامی **نقطه** از سلسله لغت
و جاز پنج اول و تا سکون و نامی قرشت بجز فنی و معانی و کلام باشد **و جاز** **نقطه** اول
 و سکون شین و لغت و فاعلی است که در لغت جای است و چکر و بر وزن را نیز گفته اند
 و آنرا از فاعل میگویند و **نقطه** اول و تا سکون تا نام شهر است و از اول است چشمتل
 و جاز **نقطه** از فاعل است **و جاز** **نقطه** اول و تا سکون تا دو کاف نام

چهارم است از فاعل **نقطه** و **نقطه** اول و تا سکون و نامی قرشت بجز از آنکه **نقطه**
 اول و تا سکون **نقطه** پنج اول و تا سکون و نامی قرشت بجز از آنکه **نقطه**
 شکر که چشمتل بر لغت و کلمات **و جاز** که کلمات بر وزن لغت اند و در
 بعد از آن و کلامین و ضعیف و لغت شدن **و جاز** پنج اول و تا سکون و نامی
 بجز فنی باشد و معنی آنرا در کلام و دستور حکم **و جاز** در سلسله لغت و است و نامی
 فارسی است **و جاز** که **نقطه** کاف و سکون و نامی قرشت بجز از آنکه **نقطه**
 مغز و منده را گویند و در هر مغز **نقطه** است **و جاز** بر وزن کلام مغز و لغت و کلام
و جاز **نقطه** که در او با نامی است **بیان** **نقطه** در او با هم چشمتل بر لغت
و جاز پنج اول و تا سکون و نامی قرشت بجز فنی و است و دستور حکم **و جاز**
و جاز **نقطه** پنج اول و تا دو کاف نام بر وزن فاعل و فاعل و منده باشد و در
 فاعلی است و چکر و بر وزن را نیز گفته اند **بیان** **نقطه** در او با نامی **نقطه** از سلسله لغت
و جاز پنج اول و تا سکون و نامی قرشت بجز فنی و معانی و کلام باشد **و جاز** **نقطه** اول
 و سکون شین و لغت و فاعلی است که در لغت جای است و چکر و بر وزن را نیز گفته اند
 و آنرا از فاعل میگویند و **نقطه** اول و تا سکون تا نام شهر است و از اول است چشمتل
 و جاز **نقطه** از فاعل است **و جاز** **نقطه** اول و تا سکون تا دو کاف نام

[illegible]

نظم

مثل برشت لغت **هج** شیخ اول و سکون نادر است باز گردان خبر نداشت مانند غلام
 و سکنه و مثال آن در است ایستادن خبر نادر گویند و زمین و با چیده و صرح اندک است **حاج**
 شیخ اول و او بر وزن سر برهنه سر برشت از ملک خفا که مردم آنجا بکشش مشورت و صاحبی
 شده اند و معنی و در گویند **هجد** بر وزن سمندر غزل را گویند و آن سبزه
 باشد مانند افنج و در است بر مانند **هجم** شیخ اول و وزن بر وزن مردم زبان نذر
 بعضی می گویند که از اول است **هجد** شیخ اول و آنجا به قول بر وزن کشیده
 نذر و پارتی معنی به سید باشد که مردم بدان است **هجد** بر وزن خیزه بر قاری
 کا و است که از او سراب و قی که بران برشت و در پای قلعه سفید و در سر و او را در آن
 گرفت و بعضی اول و خبر نادر یک و دیگر و زنده و در صحرای **هجم** بر پای اول
 و خبر نادر برشت لغت و کنایت **هجد** شیخ اول و بی ایچید و سکون نادر است
 برشت و در او از احوال خفا می گویند و خوردن با شراب بریدن را نذر است **هجد**
 شیخ اول و سکون نادر و معنی و بعضی زنده و خبر نادر است و آن از او باز گردان
 و دیگر حرف خوانده **هجم** شیخ اول و نادر و سکون نادر و معنی به سبزه را گویند
 و خبر نادر که می خوانند و نذر **هجد** بر وزن نذر که خبر نادر است که برشت **هجد**
 بعضی اول و شیخ نذر معنی و در است و در است و شیخ که نذر معنی و باطل را گویند و خبر نادر
 نذر است که بعضی نذر است **هجد** شیخ اول و سکون نادر و نذر نذر
 و آن زهر است که از آب باران حاصل شود و در عود و چای و می را گویند که کجده قرمز را میگویند
 از زهره و گویند **هجد** بر وزن مدینه یعنی نذر یا به باشد که نذر است **هجد**
 و نذر است که بعد از آنکه خبر نذر از او بکین را خفا نذر نذر بر سر و نذر
 و نذر **هجد** بر پای اول و نذر نذر است و نذر نذر نذر نذر نذر

$$S_{\mathcal{P}_3}^{\mathcal{P}_3}$$

که اگر آنکه تر از دست زنده و از سر حجب خنجر آویزند و بر آن شک کند یکی بنظم از آن
حلی بضم اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن دوایم خنجر حجب و در حجاب
 خون و آن یکی بصدی هر دو پیش و بهترین آن یکی است و اگر از عصا در میان مساوند و
 هم است نیز بری که از آن عصا در برگ ملک انکار مساوند و شیرازین آنرا بکشند خوانند
 و صد بر از عصا در خنجر و بجز آنکه در خنجر کار لام آخر کاف هم بنظر آمده است **حلی**
 بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آنرا از حلی هم بنظر نیفتد
 و اگر بنظر **حلی** بضم اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن خنجر بر شکست و آن خنجر بر شکست
 مانند چنگال که از آن مساوی فروریزد و بعضی تر شکسته اند که بفتح تائی ترست که از آن
 باشد اول علم **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و در آن بنظر آمده است و اگر
 نقطه در ده که بر شکست که آنرا در دو و آنجا بر بند و برای بنظر در آخر هم بنظر آمده است
 بر وزن مستقو و بر شکست **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و در آن یکجمله در شکست
 و یکی را که بگوید **حلی** بضم اول و ثانی و سکون و او خنجر از شکست و آنرا شکسته
 آرد و یکی بگوید و بعبادت بر آب و شیرین و چرم چاشنی در شکست از شکسته اند که همان
 از چاشنی آویزند و بر آن شکسته در هوا آویزند و در **حلی** بضم اول و ثانی و سکون و در
 بوزن بوزن بوزن و آن را شکسته باشد که در روزهای عهد و شش از چاشنی آویزند و در
 و کوکان بر آن شکسته در هوا آویزند و در **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون و او را
 نقطه در هوا و شکسته و بوزن زده و غاشیه و بلی بلی چاشنی باشد که بر اطراف آن چاشنی
 و غیره نقش کنند **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن
 و بعد از غایت خوانند **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن
 را بر وزن باشد که بر شکست و آنرا شکسته **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن

سید است و اگر از آن و بر شکست و در حجاب و بوزن بوزن و بوزن بوزن و بوزن بوزن
حلی بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن دوایم خنجر حجب و در حجاب
 خون و آن یکی بصدی هر دو پیش و بهترین آن یکی است و اگر از عصا در میان مساوند و
 هم است نیز بری که از آن عصا در برگ ملک انکار مساوند و شیرازین آنرا بکشند خوانند
 و صد بر از عصا در خنجر و بجز آنکه در خنجر کار لام آخر کاف هم بنظر آمده است **حلی**
 بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آنرا از حلی هم بنظر نیفتد
 و اگر بنظر **حلی** بضم اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن خنجر بر شکست و آن خنجر بر شکست
 مانند چنگال که از آن مساوی فروریزد و بعضی تر شکسته اند که بفتح تائی ترست که از آن
 باشد اول علم **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و در آن بنظر آمده است و اگر
 نقطه در ده که بر شکست که آنرا در دو و آنجا بر بند و برای بنظر در آخر هم بنظر آمده است
 بر وزن مستقو و بر شکست **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و در آن یکجمله در شکست
 و یکی را که بگوید **حلی** بضم اول و ثانی و سکون و او خنجر از شکست و آنرا شکسته
 آرد و یکی بگوید و بعبادت بر آب و شیرین و چرم چاشنی در شکست از شکسته اند که همان
 از چاشنی آویزند و بر آن شکسته در هوا آویزند و در **حلی** بضم اول و ثانی و سکون و در
 بوزن بوزن بوزن و آن را شکسته باشد که در روزهای عهد و شش از چاشنی آویزند و در
 و کوکان بر آن شکسته در هوا آویزند و در **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون و او را
 نقطه در هوا و شکسته و بوزن زده و غاشیه و بلی بلی چاشنی باشد که بر اطراف آن چاشنی
 و غیره نقش کنند **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن
 و بعد از غایت خوانند **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن
 را بر وزن باشد که بر شکست و آنرا شکسته **حلی** بفتح اول و ثانی و سکون لام بر حقیقت باشد و آن

[illegible]

جمع حدیث
مؤلفان و مؤلفات
مؤلفان و مؤلفات
مؤلفان و مؤلفات

[illegible]

[illegible]

100

گوهر آرد و یکی آن گرفت و از آن گویز فرو برد و نه می خست پش پش بر دست کرد و در میان آن
 و ساقی آن گویز بر سر او زد و برگ آن برگردانست و همین کار را تا ده روز و یک وقت از هر روز آن گویز
 در دست کند و بزبان مندی بچسباند و پش پش در آن بچکانست که این افعال گویشت تا ده روز بگذشت
 ریزند و چهار روز بماند و در میان دست چیت خود کند **هول** با نبات یا فک کشیده و غمخ
 نقطه دار و مسین یا فقط مسکین نام چه در اسطوخودس که معلوم اول است **هوان** بهیم بر وزن
 چوبان نام چه در بیدان و دیه است و در و بهنگ کند چه در است چمن کشیده **هول** بهیض اول
 و سگون نام و از خون زین شیار که کجی دارد را گویند و از این که در میان سکن و دلخیز بسیار
 داشت باشد و از رخ و معنی سکن و آرام شد و بعضی اول که بر است برای آنکه گویند و در
 بعضی از مردم است و از او در شان باشد و در دست ریخ در ملک کنی **هو** و بعضی اول
 و سگون را و از آن خوشی را گویند و آن در اول است که از شش کبر و شش باریک بر دیو را و خوش
هو و بعضی اول و سگون نام و کجا و بعضی ترس و چاشند **هول** و بعضی اول که از
 استخوان ذوال جبار شسته را گویند و آن بفرماندگان اول است و بعضی گویند این است و بعضی اول که از
 و آن که بچینی شش شمش گزیده یعنی پر شمش که از آن بر دو کوفان شسته را و گویند **هول** و بعضی اول
 بر وزن بویا بعضی ظاهر و روشن و برین معنی در بعضی است **هول** و بعضی اول که از
 در اول و بعضی معنی کج است و از آن که از شش باریک بر دیو را و خوش
 گفت را گویند و بعضی پستی و صحت چه آمده است **هول** و بعضی اول که از شش باریک
 و یک لغت و کتاب **ه** شش اول و سگون نام و بعضی در روایت چند معنی است
 که در تعالیم است و در کتاب که کج که آمدن و در کج که آمدن و در کج که آمدن
 گویند و که در تعالیم است و در کتاب که کج که آمدن و در کج که آمدن و در کج که آمدن
 نیز بر این است و در کتاب که کج که آمدن و در کج که آمدن و در کج که آمدن
 و در کتاب که کج که آمدن و در کج که آمدن و در کج که آمدن

سپید چشم است به معنی وجود مویات و درم و چشم **همه** کبر اول و ثانیه و اول
نیمگوشه است به را گویند و نیز به مویات را هم گفته اند و جز اول و پنج اول هم آمده است که بر وزن
خبر یا شب **خبر** میگویند از کبر و جزو و نیز گردن باشد **هین** بر وزن کین
و اینک شرح و بعد از آن گویند و بعضی گفته اند و کلمه زود و شتاب و تقوی که در حق
ناکیده و اگر گویند غیر از اینها بشن بشن است و بعضی سبب آمده است و بعضی گویند یا حی
هیا **هین** یا هی هنوز بر وزن نیک است این معنی شتاب زدگی و تقوی باشد **هند**
کبر اول و سکون نام و وزن و دال و کبر میگویند ستان باشد **هون** فتح اول بر وزن
رزون یعنی شتر زار باشد مطلقا و بعد از آن خوانند و بعضی گویند هیون شتر زار است
و بعضی شتر زار گویند و هر جا بر وزن زار را نیز گفته اند و کب را هم بر وزن خوانند
هوند کبر اول بر وزن ریوند یعنی غفت و بر سبب کار در باشد **هین** فتح اول و کبر
و سکون نام و غیر مستقیم باشد که در مقابل میسر است و کبر اول هم گفته اند **هنا**
هین نام از کتب بر آن قانع در حرف و خط و حرف و غیر مستقیم بر وزن هین و کبر
بر دو عهد و کتب و لغت و کتابت بیان اول در باب الف مشهور است
و فتح لغت و کتابت باب سکون یا ای که بعضی خوانده و در بعضی و بعضی
و کبر در یاد باشد و پیدا کننده و پانیده را هم گفته اند و او را غیر مستقیم بر وزن هین و کبر
کن **یا** بر کبر است بر وزن عا و ذی و یعنی را گویند که سلاطین در دو عهد
بار باب است و غیره و در کبر و سکون را گویند **یاختی** بر وزن رختن بمعنی
کشیدن پنج مطلقا و بر وزن رخت از غلاف بود و غیر وزن وانه اختی و کبر را
کردن و بر سبب سکون نمودن هم است **یاختی** بر وزن رختن بمعنی کشیدن
باشد و از کبر و رخت و از غلاف چون کشنده و غیر دیگر از اجزای دیگر و بعضی

جید

7.3.

[illegible]

بزبان لام کسی را گویند که در هر منزلی بگذرانده قصه که بر پشت زود بران نوار شود منزل را گویند
 بر دهن جان میخند زبان باشد آن سخن را موعظت که پادشاهان خطاب گویند و صوفی آنچه را میگوید
 میشود آن سخن میخند و باین سخن آنست که صوفیان گفت خوانند و ترک کفر و صفت را میکنند و ادب و محبت
 در دست باطن خود نشان می آید آن بشت مطلقا آن طرف را که جز در آن گویند و غیر از آن که در
 دکان شکر است که در خوش از آن گیرند و بعد از آن خوانند **یا اوده** شعر داود و در آنجا که بعضی بیدست
 از یافتن بایست چه در آن بر سر بر یکدیگر و آید بر میزند و پس بر آن **یا اوده** بزبان سواد می
 دهنند و در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 خیر بر خیزد کشید و بر خیزند و با یکدیگر شتی و در روز گویند و به حمد باشد **یا اوده** بزبان
 بایست که از یافتن بایست چه در آن بر سر بر یکدیگر و آید بر میزند و پس بر آن **یا اوده** بزبان
 شتی که بر خیزد کشید و بر خیزند و با یکدیگر شتی **یا اوده** بزبان سواد می
 و کشد و در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 را گویند **بیان دیو** در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 گویند **بیان شیطان** در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 برای فرشت بزبان صوفی و در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 بر جفت و در برای دیگر همین سخن می آید و در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 شیطان را که در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 عمل را خوانند **بیان اسیم** در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 شاه را که در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 شیطان را که در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و
 گویند که بعضی از آن را در آفتاب بر سر آمدن می دارد و اگر کسی که در آنجا که بایست و دست تا و از آنرا گویند و در روز جمعه از هر دو **یا اوده** شعر داود و

مکتبہ اسلامیہ، لاہور

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

نامه داری فقط در هر حسن و قبح کردن و وجود و ملک گنند و باشند و جانور و حیوان
 که بگوید زنی و در قفسه کار و گویند ملک و جود و دراج و دانش از آنوقت شد و بهر بیان
 و از نورانی و زوایا که گنند و به خوار و در بعضی حجت غیر مظهر آمده است و در کمال
 فقط در هر وزن و حکم و در هر است و آن جانور است شبیه به ملک و مظهر غایت در هر
 کردن جانور و آن ملک و در هر و از هر گویند و **یون** بروزن نوزده یعنی در هر است نام
 که باید بود و در حدیث ابرام و ساجت و تندرخت را نیز گویند و **یون** در کمال
 از آفتاب عالم است و **یون** در هر است یعنی یوسف زواریت که در آفتاب عالم است
یون در هر است که در آفتاب و در هر است و **یون** در هر است که در آفتاب و در هر است
یون در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 گویند و **یون** در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 نامه و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 بضم اول و سکون نازده و فسیح آتش را گویند که بر بالای آتش نهند و بر آتش را بر آتش نهند
 و بعضی زده هم آورده اند و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 آن گسترده و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 و شش و آدمی و حیوانات و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 بروزن و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 نامه و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 نیز گفته اند و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است
 و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است که در آفتاب و در هر است

شبه بیان **نیم** در این بابی هنوز شد در سبب لغت **یهان** بفتح اول بر وزن تا
 بفتح زنده و پانزده یعنی نه دشت که اگر از هر طرف در مقابل باشد **جلال یهودا** بفتح اول
 تا و سکون و او و ال بفتح با لفت کشیده نام برادران یوسف علیه السلام است از مادر **یوحنا**
 بفتح اول بر وزن سب و خانه بار و زدی را گویند که برادران بر جانی خود دوزند تا اعتبار میان
 و سلمان باشد **کهناییم** از کتاب بر تان قاطع در لغات متفرقه ترجمه شده و گویند
 و کنایت **اذا راقی** بفتح اول و ذال نقطه دار و راقی نقطه هر دو با لفت کشیده و قاف تخته
 رسیده بعضی گویند این لغت نوزده است و بعضی دیگر گویند رومی و آن دو باید باشد که با لفت
 گویند و از جمله اسم است مخصوص هر که در حال می کشد و بعد از خاف الک و قاطع الک گویند
بغزلان بفتح اول و زده است که گویند و که از سنان حرف میگوید و از آنجا حرف
 بفتح بر ف و سکون فای را گویند که در وقت چراغ کشن و آتش روشن کردن از زمین آید
بقم بفتح ای و کج و قاف و سکون هم چو باشد سرخ که بر آن چیز تار کشند و نقطه اول
 و قاف اول بر وزن درخت و آتوره را گویند که عوام تا توله خوانند خوردن قدر از آن سستی آورد
بسم بفتح اول و سکون تا بعد معروف است که بعضی و حنی لاف زده باشد دست از روی غضب
 بر برد و دستار کردن و نام تار کشنده است از جمله تار عود و شتر و آن تار خیم است و نام
 از توبه که آن **تحریر** بفتح ای و ثرشت و حای و حلی و سکون رای به نقطه و هم میروای نقطه دار
 ساکن یعنی حرام زاده که در آن می گویند این لغت را فای رسیان وضع کرده اند و از هر افراده است
تقیه بفتح اول و زده است و آن برج سیم است از جمله برج دوازده فلک **یح** بفتح چیم
 و سکون چیم و کج طبع باشد از خوب باشد و بدان غلبه بر یاد دشت **ججا** بفتح اول که
 چیم باشد و چیم دیگر با لفت کشیده نام پرنده است سیاه که بر آنرا بر تیر نصب کنند و بعد از غایت
 خوانند **یحی** بفتح چیم و حای به نقطه تخته کشیده نام یک از کابر است که خود را در دست میبندد

و چون و کج که انگیزه بود گویند روز و در حقیقت طبع خوشی که لطیف و پاک است که سبب
 نشاء از عصبان جانی که نه رفت و چه در مادر خود را شکست **چرک** بفتح چیم و سکون
 را و کاف هر دو و فای بر فای رشت را گویند **حرا** بفتح حای به نقطه و فای کشنده و سکون
 رای به نقطه و هم با لفت کشیده نوعی از پودنه است و آنرا بعد از بفتح میگویند **حشیف**
 بفتح حای به نقطه و سکون شین نقطه دار و فای تخته کشیده و فای در مفرق چیم زده
 شفا قل را گویند و آن زرد که میاید است که زن است بخند بکیر و بچینید از دوا و آنرا
 حشیف چیم میگویند که کج حرف اول به سوزن **چکول** بفتح ای و سکون چیم و سکون
 و معنی کشول است که کدو که کشیده است چاک کشول کاش که را گویند **دچار**
 بفتح دال و کج و هم فای بر لفت کشیده و برای قرشت زده رسیدن و قلات که کس با کج
 یک ناکاه **درا** بفتح رای و ثرشت و رای به نقطه با لفت کشیده بفتح زنده و از
 گوش را گویند و بعد از آن خوانند **درا** بفتح ای و ثرشت و غیره **درا** بفتح ای و ثرشت
درا بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد
 بخور است و در سبب **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد
درا بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد
 و کرفوقه و رای به نقطه ساکن و بای کج با لفت کشیده بفتح زنده و پانزده و فای را
 گویند **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد
 که در خانه بپزند و لک و قطعه و روخت بر آن اندازند **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد
 بود و کشیده میم زده و در ثرشت که سبب چیم جمع انداخته است **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد
 فای بر وزن و معنی زغال است که کشت میس **درا** بفتح ای و ثرشت و زده زهره باشد
 کاف بر جستن مگو باشد و آنرا بعد از خوان میگویند و ناخوردن را نیز گفته اند که از شیر

دست و پشت سازند و آنرا دو ران نیز گویند **بشک** باین نقطه دار و هم نام
 بر وزن و میگوید که جستن گویا باشد که فواق است و ناخودتر است **و شش** و **بضم**
 و راه در نقطه دار و سکون و اولیعت زنده و پانزده گاه کار و مجرم را گویند **صطحن**
 بکر صداد و فتح طای حلی و سکون خای نقطه دار و راری به نقطه مخفف اصطی باشد که تا قطع
 در فارسی کشیده تختگاه و راری تن ارای بود **صقلاب** صداد به نقطه و قاف و لام بر آن
 متناهیست و لایست از روم و بعضی گویند و لایست در رگستان **طییدن** بفتح ط
 بر وزن و معنی نمیدانند که هر کس که در جستن باشد آنرا عصار آدمی و حیوانات دیگر
 هنگام کشتن **طریج** بفتح طای حلی و سکون نای شلته و راری به نقطه مخفف بکر و موهج
 زرد کوچک را گویند **طشیقون** با حای به نقطه و هاء و شین هر دو نقطه دار و قاف بر وزن
 فشیقون بفتح یونانه و وایست که که هر بر آن چکان تیر و پنجه و شمشیر را زهر را گویند و غیر
 گویند بفتح **لر** و رست و بجای خای نقطه دار و فام نمیزانند **طشیقون** **طعطق**
 بفتح طای حلی و سکون قاف صداد و او را زهر چرب است و عموما و صدای دندان که میخوردن
 گویند **طغیاب** بضم طین به نقطه و فواق باشد و با لک شده و بای یکجای زده نام تر
 که میخوردند و آن را چهر است و صداد که از آب چشم می افتد **عظم** بکسرین به نقطه
 و سکون خای نقطه دار و فتح لام و میگویند درخت نیل را گویند و نیل عصاره است
 و و سیم که زنان بر او زینت میبرند **عک** بفتح عین نقطه دار و وای یک
 کاف یک است که از آن حصیر و لوبر با فند **غث** و **ثمین** بفتح عین نقطه دار و وای
 شلته شد و گاهی از آنکه و بسیار و یک و بد و قور و ضعیف و توانگر و در ویش و هر دو
 چیز است که بقیع هم باشند سوای لاغر و در که بان معنی است **عجک** بکسرین
 نقطه دار و فتح حیم فارسی سکون کاف **عز** است معروف که نوازند و آن را دین زمان کاف

را گویند

شک
صطحن
طریج
طشیقون
طغیاب
عظم
عک
غث
ثمین
عجک
عز

میگویند و بعضی طلب بر رانجی کشیده اند **عجک** بفتح عین نقطه دار و سکون حیم و میگویند
 بر وزن سکون و فتح و عوگ را میگویند **خفجه** بضم خا و سکون حیم فارسی سکون و حیم
 فارسی فتح خا گویند که بر زبانها و میان مردم افتاده باشد لیکن بعضی آن سرکش و خفیه هم
 گویند **خف افاق** و فاقی آفاق بضم خا و سکون حای به نقطه و لام کنایه از دنیا و عالم است **فعلین**
 بضم ف و عین به نقطه و او رسیده و کسر لام و تحت او کشیده و بر وزن زده زبان روی خارا
 گویند و آن جز است که بضم ف و ریش و دمت و پای میزند **فف** بضم ف و سکون فاقی
 او از صدای میدن دم زرد که در جدای و غیره را گویند **فصر** بضم ف و سکون حیم و ی
 باشد که ناخوشی آن بر سر چوب میزند و بدان از هوا سار را بناید و جسمه و باز را گویند **فمش**
 بکسوف بر وزن و معنی کشش است و آن از بریز لطیف تر است **فضم** بضم ف و سکون فاق و
 دار و نیم نمیدانند و عو بان فطن میگویند **فعل** بفتح فاق و سکون عین به نقطه و ی یک
 نام زده یک است و وای که بر آن بر کس و فتح آن بهیصل الفا میماند و آن نوعی از کلاه است **کلاه**
 بضم کاف و نای شلته با لک کشیده و بهای هموز و بهت یونانه نیم تیر که بر بعضی گویند
 صحرای است **کدر** بفتح کاف و ال نقطه دار و سکون رای به نقطه و دم معقل و حیم را گویند
کمنیون بفتح کاف و سکون به نقطه و نون مخفف و تحت آن زده و نای شلته و مضمر و و او
 هر دو سکون یونانه با و ی صحرای را گویند و آن را یک پیش و بد بهیصل الفا و بر وزن کدر
 می چسبند و میوه آن گرد و خار دارد و می شود **کفال** بفتح کاف و عین نقطه دار و بر وزن کفال
 بمعنی کاهچره است و آن یک می باشد که از تخم آن روغن کشند و از کل آن چربا رنگ کشند **کفت**
 بضم کاف فارسی و سکون فاق و فواق نام کفت است که از حن کردن باشد و مخفف سنگ است
 که هر چه بکند باشد بنام و پارچه کشنده و کفت را گویند و **لحسان** بضم لام و سکون
 حای به نقطه و نون و حیم است که هر چه بر زبان بگذرد و آن باشد که از پارچه سازند **لد**

قضم

بشع لام و سکون و ال به نقطه و ضم رای درشت و دوا و مفتوح نام قلعه است در هندوستان **لست**
 بشع لام و وزن است بمعنی خوب و میگویند و هر چه قدر را میگویند **لصف** بشع لام و صا
 به نقطه و سکون فارسی است باشد که اگر میگویند و اچار آن بنیت خوب می شود **هیئت**
 بشع لام و سکون و ای فارسی و رای به نقطه و جها به کشیده و پشین نقطه دار زنده و پشین و پش
 از پراکنده و پشین و کوه پشینی پراکنده و پشین **پنجک** بشع لام و و هم فارسی و سکون
 کاف و فحی از صلاحت و بعضی گویند قبری باشد بدان غیرم شکسته **نخام** بشع لام و ال
 به نقطه و لک کشیده و پشین زنده و از غایب باشد گویند عرب است **نصفی** بشع لام و سکون
 به نقطه و فحی و جها کشیده و فحی از پاید شراب پیش و کط لاف بشع لام و سکون و آن کط لاف
 کو خط و دوا را زنده و درجه و درجه کشیده اند و لغزه ده چار کلمه اند و آن لغزه باشد نام
 و قلب و لغزه از پشیم است که در طربان نوازند و بعضی گویند زنجک است **نضار** بشع لام و
 و ضا و نقطه دار با لک کشیده و رای به نقطه مفتوح و رخت کز را گویند که در هندوستان زو
 و اشل و رخت کز را باشد که در حواری و گویند عرب است **نطاف** بشع لام و طای به نقطه کشیده
 و پنا زده و پنا را گویند و آن پوستی است که با نام نخ پوست دوزند و میرنگار آن و چرخ و باره را
 بردست کشند **نظارک** بشع لام و طای به نقطه دار شد و با لک کشیده و زرای به نقطه مفتوح
 و کاف و ناز و جها را رسیده و جها کشیده باشد و فاعل و پشین و کاه است که لفظ کاه آن کاه
 فارسی و خطی باشد به خطی که لاجی می شود و فاعل معنی میسر می کند و کاه که در سنگی و سنگی که
 رنده و کرسنه باشد و آن است پس خطی که معنی ویدن باشد **ویرش** بشع لام و سکون و پنا
 فارسی و کسر رای درشت و شین نقطه و ارساک معنی رخت و لون **ششانی** بشع لام و و فحی کشیده
 با لک کشیده و تعاف زده و فاعل و جها است که پزند و در درون هر چنان و بارگاه او شروان
 و پشت و هر چند و نوسه و آن از او است که بقیه را بگوید و او نیز جفت **دمنک** بشع لام و

و سکون

و سکون و فون و او کشیده و بجاف زده عا شید پناک را گویند و آن پرده باشد که بر رو
 سینه اندازند و کال بشع لام و و کاف فارسی و وزن و معنی زغال است که گشت باشد
هشته بشع لام و سکون و فون و و شین نقطه و از مفتوح بشع لام و سکون و آن کاه که در
 و زستان بخند می شود **هچ** بشع لام و سکون و فون و و شین نقطه و از مفتوح بشع لام و سکون و آن کاه که در
 و علم بر پای کشند و رخت نمودن را نیز گفته اند چه هر کاه چه بر پای زمین بچکنی و آن خبر است که
 چ کرده است بخیر است استاده است و بشع لام و سکون و فون و و شین نقطه و اول است **هه** بشع لام و سکون
 نامی و ویم صدای است که در دگر می خوانند و شین نقطه و از آن شین نقطه بر گوش می خورد **یعقوب**
 بشع لام و سکون و عین به نقطه و کاف و او کشیده و با یی یک زده نام خیم بر زده و نام
 مرد بر کوه صواب و جها و نضار و کیک ز را نیز گویند که جفت کیک ماده باشد و اعظم
 به الف و رخت کز را باشد

هچ

